علی و حقوق بشر

دکتر محقق داماد

خبرگزاری «مهر»- یکی از مباحث مهم امروز جهان، حقوق بشر است. هر چند طرح مباحث حقوق بشر به شکل امروزین آن سابقه تاریخی چندانی ندارد، باید اذعان کرد که طی قرن اخیر مطالب و مباحث آن رشد بسیار فزاینده داشته است. آنچه اکنون پیش روی شما است، نگاهی به اصول و مبانی و اهم مسائل حقوق بشر از دیدگاه امام علی(ع) است. باید اذعان کنیم که طرح بحث حقوق بشر از دیدگاه علی(ع) شاید بهترین شیوه در دستیابی به این حوزه حقوق است، زیرا علی(ع) به اعتراف همگان به عنوان بهترین شخص آگاه به اسلام بعد از پیغمبر است، از طرف دیگر وی مدتی اگرچه کوتاه به عنوان حاکم جامعه اسلامی زمامداری دولت اسلامی را عهده‌دار بوده وبیش از سایر دوره‌ها زمامداری آن حضرت با تنوع نژادها، زبانها، رنگ‌ها، ادیان، و سرزمین‌های مختلف روبرو شده است.

از طرف دیگر گروه‌های سیاسی وعقیدتی و کلامی نیز حوزه حکومتی دولت اسلامی مطرح است. قبل از شیوه حکومتی علی(ع) تاریخ اسلام تجربه‌های تلخ وشیرین دیگر هم داشته است. همه اینها باعث می‌شود که درک مطالب و مباحث حقوق بشر از دیدگاه علی(ع) بسیار مهم وملموس باشد. البته تحلیل حقوقی بیانات و کردار آن حضرت بسیار مشکل است. زیرا آن امام نه یک حقوقدان صرف و نه یک معلم اخلاق و عرفان تنها و نه یک مربی تربیت صرف است، بلکه او عالم به وحی و عالم غیرمادی، انسان شناسی به تمام معنی، مفسر قرآن، بیان کننده نظام حقوقی اسلامی، حاکم و فرمانروا و دارای دهها صفات و عناوین دیگر است. و همین امور است که کار تحلیل را مشکل می‌سازد و تفکیک قواعد را دشوار. با این حال این مقاله نگاهی حقوقی پیرامون حقوق بشر از دیدگاه آن حضرت است.

پیدایش اصطلاح «حقوق بشر» در غرب

کلمه «حقوق بشر» به معنی اصطلاحی آن، حتی در سنت اندیشه و حقوق غرب هم سابقه تاریخی کهنی ندارد. اگر ما مثلاً کتب بزرگترین فیلسوف عصر روشنگرایی (قرن ۱۸) یعنی کانت را که بیش از هر فیلسوف دیگری انسان و کرامت او را ملاک و مبدأ فلسفه عملی خود قرار می‌دهد، در جست وجوی این اصطلاح بررسی کنیم، اثری از کلمه «حقوق بشر» در آنها نمی‌یابیم.

در واقع این اصطلاح در متن یک نهضت اجتماعی و سیاسی در فرانسه به وجود آمده و از این روپیوسته تا به امروز پیوند ناگسستنی خود را با اصل مضمون ومحتوای سیاسی خویش حفظ نموده است وبدون آن قابل تصور نیست. بنابراین کلمه و اصطلاح «حقوق بشر» عملاً ورأساً متوجه آن گروه از قدرتمندانی است که در قلمرو سیادت خویش، صاحبان نظر و عقیده مخالف را تحت فشار و تعقیب قرار می‌دهند. بر این اساس، رؤوس حقوقی که در تحت پدیده «حقوق بشر» گردآوری شده عبارتند از: حق حیات، آزادی، حق برابری، حق عدالت، حق دادخواهی عادلانه، حق حفظ در مقابل سوء استفاده از قدرت، حق حفاظت در مقابل شکنجه، حق حفاظت شرافت وخوشنامی، حق پناهندگی، حقوق اقلیتها، حق شرکت در حیات اجتماعی، حق آزادی فکر، ایمان و سخن، حق آزادی دین، حق تجمع و اعلان، حقوق اقتصادی، حق حفظ مال، حق وظیفه کار، حق فرد بر اشتراک در امور ضروری مادی و معنوی، حق بر تشکیل خانواده، حقوق زن، حق تعلیم وتربیت، حق حفظ حیات فردی شخص، حق انتخاب آزاد همسر ازدیگر نسبت که اصل مسلم و اولین شرط ایفای این حقوق، عدم تناقض با حق دیگر انسانها و عدم شکستن حق بشری افراد دیگر می‌باشد.

اگر ما این حقوق را به صورت نظام منطقی درونی آنها دسته‌بندی کنیم، عبارت خواهند بود از: اول: حقوق آزادی فردی که عبارتند از: حق حفظ ودفاع هم در مقابل انسانهای همزیست وهم در مقابل دولت وحکومت، حق حیات و سلامت جسمی، حق آزادی عقیده دینی واخلاقی وحق مالکیت شخصی؛ دوم: حق آزادی سیاسی که عبارتند از: حق اشتراک در امور سیاسی و اجتماعی: مثل آزادی مطبوعات، آزادی علوم، آزادی تحقیق و تعلیم، آزادی تجمع و تشکیل جمعیتها؛ سوم: حقوق اولیه اجتماعی مثل حق کار، امنیت اجتماعی، شکوفایی فرهنگی و اجتماعی و امثالهم.

اما آنچه مربوط به جهان اسلامی می‌شود این است که در «کنفرانس بین المللی دانشمندان اسلامی» در سپتامبر ۱۹۸۱ برابر با شهریور ۱۳۶۰ بدین نتیجه رسیدند که اسلام از همان آغاز بالغ بر بیست حق از این «حقوق بشری» را روشن وآگاهانه یاد نموده است. مثل حق حیات، حق حفاظت در مقابل تهاجم وادیت وآزار، حق پناهندگی، حقوق اقلیتها، آزادی ایمان، حق امنیت اجتماعی، حق کار وشغل، حق تعلیم وتربیت وحق همه گونه شکوفایی معنوی.

شرح لفظ «حقوق بشر»

اصطلاح «حقوق بشر» این سؤال را مطرح می‌کند که چرا و به چه معنایی «انسان» نقطه ثقل مرکزی این اصطلاح را تشکیل می‌دهد. در پاسخ بدون این که بتوان دراینجا دلایل تاریخی واجتماعی آن را ذکر نمود، کافی است بدان اشاره شود که دنیای غرب، به بیان روشن‌تر کشورهای غربی از تجاربی که طی تاریخ غامض وپیچیده خود بر اساس دوستی و دشمنیهای بین خودشان به خصوص در قرن هیجدهم، بدین نتیجه رسیدند که زندگی مسالمت آمیز انسانها وقتی امکان‌پذیر است که انسان به عنوان انسان یعنی خالی وفارغ از تمام ویژگیها مانند دین، سیاست، نسب، حسب، نژاد، رنگ پوست، جنسیت (مرد وزن)، جاه ومقام، مال وثروت وقدرت، باری بدون هر گونه اعتباری فقط به حکم این که انسان است مطرح گردد، یعنی: انسان من حیث هو انسان، نه به عنوان مسلمان ونه به عنوان مسیحی و نه به عنوان یهود ونه به عنوان دهری، نه سیاه و سفید، وغنی وفقیر وعالم وجاهل، حاکم ومحکوم و غیره.

همین که در پدیده حقوق بشر انسان بدین معنا مطرح شد، خواه ناخواه حق وحقوق او نیز معنی دیگری پیدا می‌کند. حق در اینجا، طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین ادعایی خواهد بود که بالبداهه درموجود وماهیت هر فرد انسانی مستقر بوده نه کسی به او داده ونه کسی می‌تواند از او بگیرد. این حق بر کسی نیست، حق بر «چیز» است. حق بر حیات است، حق بر آزادی است، حق بر برابری است وغیره، به خلاف مثلاً حق فرزند بر والدین وحق اینها بر فرزند وحق زن بر شوهر وبالعکس که حق بر شخصی و فردی است که بالمال برای آن شخص و فرد وظیفه ایجاد می‌کند. حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که مشروعیت وظایف دینی وحقوق مترتب بر آن از سرچشمه «وحی» ویا مرجع قانونگذاری ویژه دیگری ناشی می‌شوند. ولی در قیاس با آن، مشروعیت حقوق، در پدیده «حقوق بشر» از کجاست؟ یعنی مشروعیتی که بتواند ضمانت اجرایی آن را تأمین کند وبر آن کیفر وپاداشی مترتب سازد. این مشروعیت بر این قیود باید منطبق باشد، این مشروعیت از چه منبع ومرجعی ناشی می‌گردد؟

برای اثبات این امر، پایه‌گذاران پدیده «حقوق بشر» نه می‌خواستند ونه می‌توانستند به این یا آن دین ویا مرجع دیگری استناد کنند. وگرنه مسأله انسان من حیث هو انسان نمی‌شد. آنان می‌بایستی مشروعیت وضمانت اجرایی این حقوق را در خود انسان ولوازم ماهوی او، به ترتیب منطقی ذیل که پایه‌هایش در فلسفه دوران روشنگرایی ریخته شده بود، بیابند مهمترین آنان بدیهی‌ترین پدیده لازمه انسانیت انسان را «کرامت» انسان یافتند که بدون استناد به هر گونه منبع و مرجعی می‌تواند به عنوان اساسی‌ترین اصل بدیهی، مورد اتفاق تمام انسانها در هر زمان ومکانی باشد. همچنانکه تمام ادیان هم به آن اذعان دارند. کرامت، صفت و حتی خصلتی است که جدا از تمام حیثیات واعتبارات دیگر، بطور اولی فرد فرد انسانها را در برمی گیرد، این یک قدم، یعنی کرامت انسانی را به عنوان «اصل اولیه» نه «حق» جز و ماهیت انسان پذیرفته است.

قدم دومی که بتواند به این امر فردی (چون کرامت، کرامت فردی است) - نیروی عام الاعتباری ضروری می‌بود. این وظیفه را پدیده «برابری» انجام داد. برابری مورد اتفاق تمام انسانها در این کرامت بود که توانست ومی‌تواند تمام انسانها را به ضرورت حفظ حقوق طاهوی آنان قانع کند وپایند ساخته وحق بازخواست حق‌شکنان را در سطح انسانیت به اثبات برساند. حقوق این معنای عام نیست بلکه مسأله اجرا وضمانت اجرای او درپی هر کسی که حق را شکست باید به یک نحوی در سطح انسانیت بازخواست بشود. مسأله‌ای ضمانت اجرای آن که نسبت به کرامت وبرابری جنبه فاعلی (Active) این استدلال را تأمین کند باقی می‌ماند. یعنی کرامت وبرابری یک چیزی است که در انسانهاست، وجنبه عدالت، جنبه اجرایی است که از بالا و از جنبه دیگری باید صورت بگیرد. تنها پدیده عدالت به عنوان پدیده مورد اتفاق تمام انسانها بوده و هست که در اختیار عام خود به صاحبان قدرت وبلکه به تمام انسانها وافرادی که به هرنحوی ولو به قدر اندکی بر انسان دیگر قدرت وحق فرماندهی دارد، متوجه می‌باشد.

این بود بیان فلسفه پیدایش حقوق بشر، چگونگی محتوای آن وچگونگی ضمانت اجرای آن. در مرکز جهان بینی قرار گرفته است. انسان، یعنی انسان به معنی واقعی کسی است که حیات وفکر و عمل خود را بر خلوص و اخلاص در راه خدای یگانه، بسازد وبدان صورت بخشد. بر این اساس منبع کرامت انسانی توجه خالصانه وی به سوی خدا و تقوای بی‌شایبه این انسان در مقابل حق است.

همچنان که «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» بدان اشاره دارد. ولی تصویر انسان در جهان‌بینی غرب درست برعکس است: فکر واندیشه غرب به «انسان» مرکزیت اصلی و اساسی می‌بخشد. اعتقاد به اینکه «انسان میزان سنجش تمام اشیاست» اصلی است فلسفی که به زمان ما قبل سقراط بر می‌گردد. اساطیر یونانیان وبعد از آن تمام مکاتب فلسفه آنان، از مبدأ این اصل حرکت می‌کنند. خدایان یونان و عالم وحوادث آن، مثبت ومنفی، دور محور انسان و خواسته‌های او دور می‌زند. رفته رفته این اعتقاد در سنت مسیحی اروپایی، یعنی مسیحیتی که از کسانی ناشی شد که ابتدا یهودی نبودند بلکه به ادیان دیگری اعتقاد داشتند. در هر حال جایگزین «خدای انسان» انسان محوری اصل شد وخدا بدین معنا در خدمت انسان ونیازهای او گرفته شد.

تصور گناه به صورت یک امر ماهوی انسان و اعتقاد به ضرورت نجات از این گناه منجر به یک مکانیسم تئولوژیک می‌گردد که ضرورت قربانی شدن خدای انسان شده در قالب حضرت مسیح را ایجاب می‌کند. قربانی شدن حضرت مسیح برای نجات بشر از گناه درواقع امری است در خدمت انسان، انسانی که محور شده بود بدون اینکه این قربانی هیچ گونه سودی برای خدا ویا برای حضرت مسیح داشته باشد. با این ترتیب «انسان محوری» یونانی غربی جای «خدا محوری» اصل دین سامی را می‌گیرد.

اما تصویر آن در اسلام از آغاز به گونه دیگر است. انسان با فطرتی رو به یگانگی خلق گشته است این فطرت خدا محوری جزو اصلی هستی وی را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر از بین دونوع اندیشه «خدا محوری» ویا «انسان محوری» در غرب غلبه با «انسان محوری» و در اسلام غلبه با «خدا محوری» است. شاید در اسلام فقط خدامحوری است به اینکه غلبه با خدامحوری، و در غرب هم عکس همین بیان. البته روشن است که اگر خدامحوری باشد مصالح انسان نیز بطور کامل و دقیق تر رعایت خواهد شد.

بدیهی است که در طول تاریخ، کلیسا به دفعات سعی نموده اطلاق «انسان محوری» را شکسته و آن را با قوانین و فرامین کلیسایی محدود کند. ولی سرانجام نیروی انسان محوری، انسان غربی را از آن قیود و محدودیتها رهانید. اثر و نتیجه «خدا محوری» در اذان سامی، - به خصوص در اسلام - «وانسان محوری» در فرهنگ غرب نسبت به حقوق بشر این است: حقوق بشر استنباط واستخراج شده از ادیان، آن حقوق را درچهارچوبه اراده وفرمان الهی می‌بیند وناگزیر نمی‌تواند از تمام اعتبارات وحیثیات صرف نظر کند. وقتی که از حقوق بشر در اسلام صحبت می‌شود آن بشر مطلق نمی‌تواند باشد، بشری است که درارتباط با خدا قرار گرفته است. در حالی که حقوق بشر که تسلیم هیچ محدودیتی نمی‌شود تا بتواند اطلاق خود را حفظ کند.

مبانی حقوق بشر

الف - اصل کرامت انسانی

مهمترین اصل وپایه حقوق بشر، «کرامت انسانی» است. قرآن کریم با عبارت «لَقد کَرَّمنا بَنی آدَم» همانا فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم. (اسرأ/ ۷۰) به این حقیقت اشاره می‌کند. علی(ع) در خطبه‌ای با شرح خلقت آدم(ع) می‌فرماید: «پس، از فرشتگان خواست تا آنچه در عهده دارند ادا کنند و عهدی را که پذیرفته‌اند وفا کنند. سجده او را از بُن دندان بپذیرند، خود را خوار و او را بزرگ گیرند» و فرمودند: «آدم را سجده کنید ای فرشتگان! فرشتگان به سجده افتادند جز شیطان» که دیده معرفتش از رشک تیره شده و بدبختی بر او چیره، خلقت آتش را ارجمند شمرد وبزرگ مقدار و آفریده از خاک را پست وخوار. منشأ این کرامت همان دمیدن روح خدایی در آدم است. علی(ع) در همین خطبه طی شرح مراحل خلقت انسان بدان اشاره کرده فرمود: «پس از دم خود در آن دمید تا به صورت انسانی گردید، خداوند ذهنها، که آن ذهنها را به کار گیرد، و اندیشه‌ای که تصرف او را بپذیرد».

این کرامت نظری بشر برگزاری های عملی قرار می‌گیرد و اصول حقوقی واخلاقی بسیاری بر اساس آن تنظیم می‌گردد. بر اساس اصل کرامت است، که اصل آزادی وعدم بردگی انسان اعلام شده است. نمونه آن ماده ۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر است که بیان می‌دارد: «هیچ کس را نمی‌توان به بندگی گرفت. بندگی وسوداگری بنده در هر شکل که باشد ممنوع است». علی(ع) در یک بیان زیبا می‌فرماید: «ای مردم آدم نه عبد و نه کنیز زاید، و مردم همه آزادند». در روایت دیگری از علی(ع) نقل شده است که فرمود: «مردم همه آزادند مگر کسی که علیه خود به عبد بودن اقرار کند».

با این حال، از آنجا که قبل از اسلام نظام برده داری حاکم بود، حکومت اسلامی با وضع مقررات فراوان فقهی وتشویق برده داران و سایر مردم به آزادی بردگان، تشویق کرد. مثلاً در سراسر فقه به کفارات برخورد می‌کنیم که برای بسیاری از تخلفات مقرر شده است و در این میان یکی از مصادیق آنها آزادی بردگان است. علی(ع) در اجرای این حکم اسلام تلاش فراوان کرد.

در روایتی آمده است علی(ع) هزار بنده را آزاد کرد. این آزادی تنها مربوط به بردگان مسلمان نبود بلکه شامل اقلیت‌های دینی نیز می‌شد. در خبری آمده است امیرالمؤمنین(ع) بنده نصرانی را خریداری و آزاد کرد.

با این حال در آزادسازی بردگان مصالح دنیوی آنان در نظر گرفته می‌شد بدین جهت آن حضرت از آزادسازی نابینایان و افراد زمین گیر نهی کرد. تا این گونه افراد پس از آزادی، دچار مشکلات اجتماعی نشوند. این ممنوعیت نوعی تأمین اجتماعی برای افراد ناتوان و زمین گیر محسوب می‌شود.

در حکمرانی نیز علی(ع) به اصل کرامت توجه داشته و کارگزاران خود را به رعایت آن تذکر داده است. مثلاً در فرمان حکومتی خویش به مالک اشتر می‌فرماید: «و مهربانی بر رعیت و دوستی ورزیدن با آنان و مهربانی کردن با همگان را برای دل خود پوشانی گردان، ومباش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری! چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند. گناهی از ایشان سر می‌زند، یا علتهایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می‌رود، به خطاشان منگر، و از گناهشان درگذر».

هر چند این سخن در ظاهر یک دستور اخلاقی است، اما می‌تواند مبنای حقوقی در مناسبات سیاسی مردم و دولت قرار گیرد. توجه به کرامت انسان فقط در قالب قواعد خشک حقوقی جلوه‌گر نیست، بلکه علی(ع) با اعمال و رفتار خود مردم را به آن توجه داده و دست به فرهنگ سازی می‌زند. وقتی از جنگ صفین به کوفه بازمی‌گشت، به شامیان که تیره ای از قبیله همدان بودند برخورد کرد حرب بن شرّحبیل شامی که از بزرگان مردم خود بود پیاده به راه افتاد و در حالی که امام سواره بود امام فرمود: «بازگرد که پیاده رفتن چون تویی با چون من موجب فریفته شدن والی است و خواری مؤمن».

دهقانان شهر انبار هنگام رفتن ایشان به شام پیاده شدند وپیشاپیش دویدند فرمود: «این چه کار بود که کردید؟ گفتند: عادتی است که داریم و بدان امیران خود را بزرگ می‌شماریم، وی با جملات زیر آنان را از این کردار منع فرمود: «به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیایتان خود را بدان به رنج می‌افکنید و در آخرتتان بدبخت می‌گردید. و چه زیانبار است رنجی که کیفر در پی آن است، و چه سودمند است آسایشی که با آن، از آتش امان است».

علی(ع) اجازه نمی‌دهد که به بزرگواری انسان لطمه وارد شود هر چند در برابر حاکمی چون علی(ع) باشد. افزون آن که علی(ع) نه تنها رعایت کرامت انسان را در حال حیاتش لازم می‌دید بلکه سفارش می‌نمود تا بعد از مرگ انسان نیز احترامش باید حفظ شود حتی اگر دشمن باشد. اوج توجه آن حضرت در وصیتنامه ایشان در مورد قاتل خویش است. علی(ع) در وصیت خود پیرامون این ملجم فرمود: «دست و پا و دیگر اندام او را مبرید که من از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: بپرهیزید از بریدن اندام مرده هر چند سگ دیوانه باشد».

از طرف دیگر علی(ع) جهت رعایت اصل کرامت آسیب شناسی می‌کند. از مهمترین مواردی که اصل کرامت انسان مورد خدشه قرار می‌گیرد، کبروزری حاکمان است. بدین خاطر علی(ع) تذکرهای مهم نسبت به کبر و به خصوص به کبر حاکمان می‌دهد. «اگر خدا اجازه کبر ورزیدن را به یکی از بندگانش می‌داد، به یقین چنین اجازه‌ای را به پیامبرانش می‌داد، لیکن خدای سبحان بزرگی فروختن را بر آنان ناپسند دید و فروتنی شان را پسندید».

همچنین خطبه قاصعه اوج کلام حضرت علی(ع) در نکوهش کبر و خود بزرگ بینی است.

ب - اصل «خداجو» بودن انسان

انسان اصلاتاً خدا را می‌طلبد، زیرا او را با چشم دل، نه با چشم صورت می‌بیند. این خداخواهی ناآگاهانه نیست، همانگونه که جبری نیز نمی‌باشد. نباید چنین پنداشت که انسان گمشده‌ای ناآشنا دارد و در پی آن است. بلکه خدایی را می‌طلبد که بدو آشنایی دارد وشیفته‌اش گشته است. و از طرف دیگر خداوند هم به بنده‌اش توجه دارد و او را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. علی(ع) به این ارتباط دوسویه انسان و خدا اشاره می‌کند و می‌فرماید: خدایا! توبه دوستانت از همه بی‌پژمان‌تری، و برای آنان که به تو توکل کنند از هر کسی کاردان‌تر، بر نهانی‌هاشان بینایی و به درونهایشان آگاه و بر مقدار بینش آنان دانا. رازهاشان نزد تو آشکار است و دلهاشان در حسرت دیدار تو داغدار. اگر غریبشان به وحشت درانداز، یاد تو آنان را آرام سازد.

«ذعلب یمانی از حضرتش سؤال کرد آیا پروردگار خود را می‌بینی؟ در جواب فرمود: آیا چیزی را که نبینم می‌پرستم؟ گفت: چگونه او را می‌بینی؟ فرمود: دیده‌ها او را آشکارا نتواند دید، اما دلهای با ایمان بدو خواهد رسید. به همه چیز نزدیک است نه بدان پیوسته، و از آنها دور است نه جدا و گسسته».

در قسمتی از همین کلام می‌فرماید: «تَعنُو الوجوه لعظمته وَتَجِبُ القلوبُ من مخافته» سرها برابر بزرگی او فرو افتاده و خوار است و دلها از بیم او بی‌قرار است. این اشتیاق دل به سوی خدا دربیان دیگری از آن حضرت بیان شده است. «وتَوَلَّهت القلوبُ الیه لِتجری فی کیفیة صفاته» و دلها خود را در راه شناخت صفات او سرگشته و شیدا گردانند.

بدین ترتیب انسان در دیدگاه علی(ع) موجودی بی‌هدف و سرگردان وحیران نیست بلکه شیفته و شیدای رسیدن به خدا است. بدین لحاظ، هر گونه ترتیب وتنظیم حقوقی برای بشر باید با این روح خداجویی وی سازگاری کامل داشته باشد. آن دسته از تعالیم حقوقی که برای انسان استقلال وجودی فرض می‌کنند یا این که او را به موجودی جز خدا وابسته می‌دانند، از منبع حق سرچشمه نمی‌گیرند. البته کسانی که این منبع را نپذیرفته‌اند، غالباً گرفتار خطای تطبیقند، وگرنه همه افراد می‌دانند که انسان یک موجود وابسته است.

ج - اصل جاودانه بودن انسان

از دیگر منابع مهم حقوق بشر در اسلام این است که انسان هرگز به نابودی ونیستی منتهی نمی‌شود. علی(ع) در وصیت به امام حسن(ع) به همین اصل اشاره فرمود، می‌گوید: «بدان تو برای آن جهان آفریده شده‌ای نه برای این جهان، و برای نیستی نه برای زندگی جاودان، و برای مردن نه زنده بودن، و بدان! تو در منزلی هستی که از آن رخت خواهی بست، وخانه‌ای که بیش از روزی چند در آن نتوانی نشست و در راهی هستی که پایانش آخرت است».

در همین وصیت امام علی(ع) به داستان کسانی اشاره می‌کند که پی به این حقیقت بردند و آنان راچون مسافرانی توصیف می‌کند که در منزلی نامساز وار از آب وآبادانی به کنار مسکن گزیده وآهنگ جایی کنند که پر نعمت ودلخواه و گوشه‌ای پر آب و گیاه است. پس رنج راه را بر خود هموار کنند و بر جدایی از دوست وسختی سفر وناگواری خوراک دل نهند که به خانه فراخ خود رسند و در منزل آسایش خویش بیارامند.

البته آنان که به این حقیقت نرسند فقط در تطبیق اشتباه می‌کنند وفکر می‌کنند دنیا جای ماندن است. لذا علی(ع) از آنان تعبیر به «مَن اغترَّ بها» کسانی که به دنیا فریفته گردیدند، می‌کند. بدین ترتیب علی(ع) سفارش می‌کند که اصل آخرت گرایی حاکم بر دنیا شود و در وصیت به فرزندش می‌فرماید: «پس در نیکو ساختن اقامتگاه خویش بکوش، وآخرت را به دنیا مفروش».

ترسیم حقوق بشر باید به این اصل کریمی توجه شود و هر حقوقی برای بشر باید در راستای سعادت ابدی وی باشد. اکنون که اصول ومبانی حقوق بشر را مرور کردیم، باید به انواع حقوق اشاره کنیم.

علی(ع) اجازه نمی‌دهد که به بزرگواری انسان لطمه وارد شود هر چند در برابر حاکمی چون علی(ع) باشد. افزون آن که علی(ع) نه تنها رعایت کرامت انسان را در حال حیاتش لازم می‌دید بلکه سفارش می‌نمود تا بعد از مرگ انسان نیز احترامش باید حفظ شود حتی اگر دشمن باشد

جاذبه و دافعه علی (ع)

استاد شهید مرتضی مطهری

شخصیت عظیم و گسترده امیرالمؤمنین علی علیه السلام وسیع‌تر و متنوع‌تر از این است که یک فرد بتواند در همه جوانب و نواحی آن وارد شود و توسن اندیشه را به جولان آورد. برای یک فرد حداکثری که میسر است این است که یک یا چند ناحیه معین و محدود را برای مطالعه و بررسی انتخاب کند و به همان قناعت ورزد.

یکی از جوانب و نواحی وجود این شخصیت عظیم، ناحیه تأثیر او بر روی انسانها به شکل مثبت یا منفی است و به عبارت دیگر «جاذبه و دافعه» نیرومند او است که هنوز هم نقش فعال خود را ایفا می‌نماید و در این کتاب درباره‌اش گفت‌وگو شده است. شخصیت افراد از نظر عکس العمل سازی در روحها و جانها یکسان نیست. به هر نسبت که شخصیت خقیرتر است کمتر خاطرها را به خود مشغول می‌دارد و در دلها هیجان و موج ایجاد می‌کند و هرچه عظیم‌تر و پرنیروتر است خاطره انگیزتر و عکس العمل سازتر است، خواه عکس العمل موافق یا مخالف. شخصیتهای خاطره انگیز و عکس العمل ساز، زیاد بر سر زبانها می‌افتند، موضوع مشاجره‌ها و مجادله‌ها قرار می‌گیرند، سوژه شعر ونقاشی و هنرهای دیگر واقع می‌شوند، قهرمان داستانها و نوشته‌ها می‌گردند، اینها همه چیزهایی است که در مورد علی علیه السلام به حد اعلی وجود دارد و او در این جهت بی‌رقیب و یا بسیار کم‌رقیب است. گویند محمد بن شهرآشوب مازندرانی که از اکابر علمای امامیه در قرن هفتم است، هنگامی که کتاب معروف «مناقب» را تألیف می‌کرد، هزار کتاب به نام مناقب که همه درباره علی علیه السلام نوشته شده بود در کتابخانه خویش داشت. این یک نمونه می‌رساند که شخصیت والای مولی در طول تاریخ چه قدر خاطرها را مشغول می‌داشته است.

امتیاز اساسی علی علیه السلام و سایر مردانی که از پرتو حق روشن بوده‌اند این است که علاوه بر مشغول داشتن خاطرها و سرگرم کردن اندیشه‌ها، به دلها و روحها نور و حرارت و عشق و نشاط و ایمان و استحکام می‌بخشند. فیلسوفانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و بوعلی و دکارت نیز قهرمان تسخیر اندیشه‌ها و سرگرم کردن خاطرها هستند. رهبران انقلابهای اجتماعی، مخصوصاً در دو قرن اخیر، علاوه بر این، نوعی تعصب در پیروان خود به وجود آوردند. مشایخ عرفان پیروان خویش را احیاناً آنچنان وارد مرحله «تسلیم» می‌کنند که اگر پیر مغان اشارت کند سجاده به می رنگین می‌نمایند. اما در هیچکدام از آنها گرمی و حرارت توأم با نرمی و لطافت و صفا و رقتی که در پیروان علی، در تاریخ نشان می‌دهد دیده نمی‌بینیم. اگر صفویه از درایوش لشکری جرار و مجاهدانی کارآمد ساختند با نام علی کردند نه با نام خودشان. حسن و زیبایی معنوی که محبت و خلوص ایجاد می‌کند از یک مقوله است و سیادت و منفعت و مصلحت زندگی که کالای رهبران اجتماعی، و یا عقل و فلسفه که کالای فیلسوف است، و یا اثبات سلطه و اقتدار که کالای عارف است از مقوله‌های دیگر. معروف است که یکی از شاگردان بوعلی سینا به استاد می‌گفت اگر تو با این فهم و هوش خارق العاده مدعی نبوت شوی مردم به تو می‌گروند و بوعلی سکوت کرد. تا در سفری در فصل زمستان که با هم بودند سرچگاه بوعلی از خواب بیدار شد و شاگرد را بیدار کرد و گفت تشنه‌ام قدری آب بیاور. شاگرد تعلل کرد و شروع کرد به عذر تراشیدن. هرچه بوعلی اصرار کرد شاگرد حاضر نشد در آن زمستان سرد بستر گرم را ترک کند. در همین وقت فریاد مؤذن از بالای مأذنه بلند شد که الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله. بوعلی فرصت را مناسب دید که جواب شاگرد را بدهد. گفت تو که مدعی بودی اگر من ادعای پیغمبری کنم مردم ایمان خواهند آورد اکنون صوبیه فرمان حضوری من به تو که سالها شاگرد من بوده‌ای و از درس من بهره برده‌ای آنقدر نفوذ ندارد که لحظه‌ای بستر گرم را ترک کنی و آبی به من بدهی. اما این مرد مؤذن پس از چهارصد سال فرمان پیغمبر را اطاعت کرده از بستر گرم خارج شده و رفته بر روی این بلندی و به وحدانیت خدا و رسالت او گواهی می‌دهد. ببین تفاوت ره از کجا است تا به کجا. آری فیلسوفان شاگرد می‌سازند نه پیرو، رهبران اجتماعی پیروان متعصب می‌سازند نه انسانهای مهذب، اقطاب و مشایخ عرفان ارباب تسلیم می‌سازند نه مؤمن مجاهد فعال.

در علی هم خاصیت فیلسوف است و هم خاصیت رهبر انقلابی و هم خاصیت پیر طریقت و هم خاصیتی از نوع خاصیت پیامبران. مکتب او هم مکتب عقل واندیشه است و هم مکتب ثوره و انقلاب و هم مکتب تسلیم و انضباط و هم مکتب حسن و زیبایی و جذبه و حرکت.

علی علیه السلام پیش از آنکه امام عادل برای دیگران باشد و درباره دیگران به عدل رفتار کند، خود شخصاً موجودی متعادل و متوازن بود. کمالات انسانیت را با هم جمع کرده بود. هم اندیشه‌ای عمیق و دوررس داشت و هم عواطفی رقیق و سرشار. کمال جسم و کمال روح را توأم داشت. شب، هنگام عبادت از ماسوی می‌برید و روز، در متن اجتماع فعالیت می‌کرد. روزها چشم انسانها مواسات و از خودگذشتگیهای او را می‌دید و گوشهایشان پند و اندرزها و گفتارهای حکیمانه‌اش را می‌شنید و شب چشم ستارگان اشکهای عابدانه‌اش را می‌دید و گوش آسمان مناجاتهای عاشقانه‌اش را می‌شنید. هم مفتی بود و هم حکیم. هم عارف بود و هم رهبر اجتماعی. هم زاهد بود و هم سرباز. هم قاضی بود و هم کارگر. هم خطیب بود و هم نویسنده. بالاخره ما تمام معنی یک انسان کامل بود با همه زیبایی‌هایش.

دیدار با گل یاس

مریم سادات گوشه

سحر آرام ولی غمگین تاب آمدن ندارد و مهتاب تاب تابیدن. ناله‌ای از چاه می‌آید! و مرغابیها متوجش به سویش می‌دوند. صدایش می‌زنند، التماسش می‌کنند و به پایش می‌افتند. باور می‌کنی در هم جان من گیرد و ردای علی را دربر می‌گیرد. انگار قلب رئوفی دارد. اما ای انسان! از دیوارهای کوفه بوی غفن می‌آید ،بوی شقاوت و پلیدی. تاریکی وظلمت به حدی است که چشم، چشم را نمی‌بیند.

حجربن عدی هراسان در جست وجوی مولا در کوچه‌های بی وفای کوفه می‌دود و علی(ع) با گامهای استوار وپرصلابتش، با هیبت وشکوه ازلیش از راهی دیگر به محراب می‌رود تا جام ابدی وصال را از عشق به محبوش لبریز کند و با صوت خوش الحانش بر پیکر اهل آسمان لرزه افکند تا ندای «فزت و رب الکعبه» را به عرش برساند.

هیهات که مهتاب هم شرمگین است و نور سرخ رنگش محاسن زیبای علی را خضاب کرده است، تا دیگر ناشناسی نباشد که در تاریکی شب شام یتیمان عرب را ببرد. ای چاه! دیگر چه کسی در کنارت بنشیند و با جگری سوخته از خاردر چشم و استخوان در گلویش بناله. «مردی خسته درمیان مردم و ملول از هر آرزویی که به ستوه آمده است» ،بگذارید برای نخستین بار به آرامش ابدی برسد و به دیدار گل یاسش بشتابد.